

در نقد اقتصاد رشد‌گرای نخبه سالار مشارکت ستیز

علی دینی ترکمانی

(استادیار موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی)

مقدمه:

مسعود نیلی، یکی از اقتصاددانان مطرح در داخل کشور است. این جایگاه تا حدّ زیادی، به رسم معمول همه جای جهان بخصوص ایران، تحت تاثیر جایگاه بلندمدت وی در عرصه‌ی قدرت، تا حدّی متأثر از حضور وی در دانشکده‌ی اقتصاد و مدیریت دانشگاه صنعتی شریف و تا حدی نیز ناشی از وجه مشخصه‌ی اساسی سرمشق آموزشی رشته‌ی اقتصاد است. در هر حال، وی، در مقام هم‌بوروکرات و هم‌دانشگاهی، هم‌تحلیل‌گر مسایل اقتصادی و هم‌فعال در حلقه‌ی اقتصاددانان حامی جریان سیاسی "کارگزاران سازندگی"، در فضای فعلی اقتصاد سیاسی ایران، صاحب نام هست. از این رو، دیدگاه وی در مورد توسعه و مطالعات توسعه، می‌تواند معیار خوبی برای ارزیابی شعاع دید و عمق بینش نیلی و اقتصاددانانی نظیر او در حوزه‌ی اقتصاد باشد.

مبنای این نوشته و نقد، متنی با عنوان "روایت مسعود نیلی از مسئله توسعه در ایران"، تهیه شده زیر نظر محسن رنایی، است. این متن را پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس در اختیار بنده قرار داد تا آن را در چارچوب قرارداد پژوهشی با این پژوهشکده، هم به صورت حضوری و هم به صورت مکتوب، به نقد بگذارم. از آنجا که این نقد جنبه‌ی کار حرفه‌ای دارد، سعی می‌کنم بدون تعارف و مجامله رایج در فضای آکادمیک ایران، نکات انتقادی‌ام را با زبانی صریح و جدی بیان کنم. با این هدف که، به روشن‌گری در عرصه‌ی اندیشه‌ورزی توسعه‌ای، به سهم ناچیز خودم، کمکی کرده باشم.

این نقد، به ویژه از این زاویه حایز اهمیت است که فردی مانند مسعود نیلی، تنها نیست. متعلق به جریانی از اقتصاددانان است که رویکرد توسعه را به دلیل برداشت خاص‌شان از "علم اقتصاد" بر نمی‌تابند. علم را در معنای اثباتی قبول دارند. اقتصاد را به رویکرد تک بعدی رشد‌گرا تقلیل می‌دهند. دارای نگاه نخبه‌گرایانه مشارکت‌ستیز هستند. به نوعی خود را معیار حقیقت مطلق می‌پندارند و در نتیجه، سر از انحصارگرایی علمی در می‌آورند. بنابراین، این نقد، تنها معطوف به شخص ایشان نیست. بلکه کلیت جریان فکری متعارف اقتصادی به ویژه آنانی را نشانه می‌گیرد که با تقلیل‌گرایی رشد‌گرای نخبه سالار، توصیه‌شان، حذف دگران‌دیشان، چه در ساحت دانشگاه و چه در عرصه‌ی نظام تصمیم‌سازی اقتصادی و غیر اقتصادی است.

در ادامه، در پنج قسمت این متن را سامان می‌دهم. در ابتدا، خلاصه‌ای از دیدگاه‌های وی را به نقل از سند مذکور بیان می‌کنم. در قسمت دوم، به اجمال و اختصار، به تعریف رویکرد تقلیل‌گرایی رشدگرا می‌پردازم و سعی می‌کنم نشان دهم که برخلاف باور نیلی، این رویکرد در گذر زمان زیر ضرب انتقادهای بیش‌تری قرار گرفته است تا این که مورد اجماع بیش‌تری قرار بگیرد. در قسمت سوم، برداشت نادرست نیلی از مفهوم و نظریه‌پردازی در حوزه توسعه، مبنی بر بی‌در و پیکر بودن آن، را آشکار می‌کنم. در قسمت، چهارم، با استناد به چند تناقض مهم در بحث وی، نشان خواهیم داد نیلی در دام تناقض‌های فکری مهم گرفتار است؛ در قسمت پنجم، به دیدگاه وی در مورد اجزای سه‌گانه‌ی نظام تصمیم‌سازی، و وجه مشخصه‌ی مهم مشارکت‌ستیز و ضدّ روشنفکر آن می‌پردازم و سعی می‌کنم نشان دهم این وجه مشخصه ارتباط تنگاتنگی با رویکرد تقلیل‌گرای رشدگرای نخبه‌سالار و معرفت‌شناسی انحصارگرایانه دارد.

اما، پیش از این‌ها، لازم می‌دانم به چند نکته مثبتی که در این متن وجود دارد اشاره‌ای داشته باشم. نیلی می‌پذیرد نبود نظام حزبی مدرن مانع پیش‌برد تحولات اقتصادی می‌شود. همین‌طور، می‌پذیرد که مشکل جدّی به نام "تعارض نرم" میان ایران و قدرت‌های بزرگ جهانی وجود دارد؛ تعارضی که مانع از برون‌گرایی، یا تعامل سازنده ایران با جهان، می‌شود؛ علاوه بر این‌ها، بر اهمیت عدالت اجتماعی نیز صحّه می‌گذارد.

با وجود این نکات صحیح، همان‌طور که در ادامه، سعی خواهیم کرد نشان دهم، اشکال اساسی تفکر نیلی در این است که درکی نظام‌مند از این موارد ندارد و به همین دلیل، درگیر تناقض‌های فکری مهمّی است که به ناچار سر از برخورد سطحی‌گرایانه با این موارد در می‌آورد. بخشی از این تناقض‌ها، تحت تأثیر برخورد مکانیکی وی با اقتصاد است که ریشه در تحصیلات مهندسی وی در دوره لیسانس و ناآشنایی جدّی او با مبانی مباحث اقتصادی در عرصه علوم انسانی و دلایل مرزبندی رویکردهای مختلف فکری دارد. در عین حال، اقتدارگرایی بوروکراتیک او نیز موجب می‌شود نسخه‌ای را برای نظام تصمیم‌سازی بیچند که مصداق برجسته‌ای از رویکرد رشدگرای مشارکت‌ستیز از بالا به پایین است. رویکردی که رگه‌هایی از تفکرات نخبه‌گرای افلاطونی و پاره‌تویی و موسکایی را به نمایش می‌گذارد و در صورت سیطره کامل در عرصه اندیشه‌ورزی، می‌تواند با حذف صداها و دیگران به ویژه روشنفکران منتقد قدرت، و همین‌طور گروه‌های اجتماعی حذف شده از ساخت قدرت، سر از سرکوب اجتماعی، زیر لوای "علم اقتصاد"، در بیاورد. دلیل دیگر افتادن در دام تناقض‌ها، فقر مطالعاتی و برداشت بی‌در و پیکر وی از مفاهیم و چارچوب‌های نظری گاهاً متباین است.

۱. خلاصه‌ای از دیدگاه نیلی درباره توسعه و راه‌کارهای توسعه در ایران

اول، به سیاق اقتصاددانان فعال موسوم به جریان متعارف اقتصادی که ذهنشان درگیر دقیق‌سازی حداکثری مفاهیم و نظریه‌ها در عرصه اندیشه‌ورزی اقتصادی است، دانش اقتصاد را به رشد اقتصادی تقلیل می‌دهد و معتقد است که رویکرد شکل‌گرفته بر مبنای این مفهوم، کفایت تبیینی لازم برای توضیح علل عقب‌ماندگی

اقتصادی و همین طور ارایه راه‌کارهای لازم برای پیشرفت اقتصادی را دارد. از این منظر، وی معتقد است، اقتصاددانان، به جای طرح مفاهیم دیگری چون توسعه، بهتر است که به تبیین رشد اقتصادی و چرایی عدم تحقق میزان مطلوب آن در اقتصاد ایران، بپردازند. در توجیه این دیدگاه، معتقد است هر چه زمان جلوتر آمده، علم اقتصاد دقیق‌تر شده است. این دقت علمی، ایجاب می‌کند که اقتصاددانان، حوزه مباحث توسعه، با وجه مشخصه‌ی نادقیق بودن، را رها و به بحث رشد اقتصادی بپردازند.

دوم، در همین راستا، معتقد است مفهوم توسعه به دلیل مبهم بودن و کل‌گرا بودن، نمی‌تواند به عنوان رشته‌ای علمی، در حوزه‌ی دانشگاه مورد توجه قرار بگیرد. البته، معتقد است مدیران باید دارای نگاه کل‌گرایانه باشند؛ چرا که، امر مدیریت، ایجاب می‌کند مدیر علاوه بر حوزه تخصصی خود، در حوزه‌های دیگر نیز اطلاعاتی داشته باشد. اما، در سطح آکادمی و دانشگاه، نمی‌توان ادعای همه چیز دانی را داشت. به همین دلیل، رویکرد توسعه نمی‌تواند رشته‌ای علمی و دانشگاهی محسوب شود.

سوم، ضمن توجه به عدالت اجتماعی، معتقد است میان عدالت راولزی و بازار رقابتی ناسازگاری وجود ندارد. بنابراین، با سازوکار بازار رقابتی می‌توان به آنچه در چارچوب نظریه عدالت راولز پردازش می‌شود، دست یافت. چهارم، بر این باور است که بدون رفع تنش‌های موجود در سطح نظام اقتصاد بین‌الملل (تعارض نرم)، نمی‌توان از دستاوردهای این نظام برای رفع چالش‌های اقتصادی بهره جست.

پنجم، ضمن تاکید بر نقش سرمایه انسانی در رشد، بر اهمیت سرمایه اجتماعی نیز تاکید می‌کند.

در نهایت، در مقام تجویز راه‌کار اساسی برای نظام تصمیم‌سازی، معتقد است که این نظام باید مبتنی بر مثلثی با سه راس بوروکرات‌ها، متخصصان و اساتید دانشگاه باشد. از نظر وی، روشنفکران چون درگیر کلی‌گویی هستند، جایی در نظام تصمیم‌سازی نباید داشته باشند.

۲. تقلیل‌گرایی رشدگرا در معرض اعتبار روز افزون یا نقد روز افزون؟

منظور از تقلیل‌گرایی رشدگرا، رویکرد نظری اقتصادی است که واقعیت اجتماعی اقتصاد را به جزیی از این واقعیت، یعنی اقتصاد، تقلیل می‌دهد و فرض را بر این می‌گذارد که در صورت تامین شرایط مطلوب برای رشد اقتصادی، اقتصاد در مسیر طبیعی رشد باثبات بلندمدت خود قرار می‌گیرد و مشکلات و چالش‌ها رفع می‌شود. شرایط مطلوب چیست؟ در یک کلام ساز و کار بازار رقابتی. پردازش‌کنندگان ساز و کار رقابتی بر این باور هستند که: ۱. اقتصاد رقابتی همیشه همراه با بهینه‌پارتویی است و ۲. تخصیص کارآی پاره‌تویی از طریق نظام قیمت‌ها حاصل می‌شود (این دو اصل به عنوان قضایای بنیادین اقتصاد رفاه جدید معروف هستند) (استیگلیتز، ۱۹۹۱). یعنی، اگر شرایط برای تخصیص منابع از طریق نظام قیمت‌ها فراهم بشود، اقتصاد در موقعیت بهینه‌ی پاره‌تویی قرار می‌گیرد. موقعیتی که در آن کارآیی در استفاده از منابع حداکثر می‌شود. این

رویکرد سه کلیدواژه دارد که در زبان انگلیسی با حرف E شروع می‌شوند: اقتصاد (Economy)، کارایی (Efficiency) و اثربخشی (Effectiveness).

این بحث که در سرمشق آموزشی رشته ی اقتصاد در سطح خرد ارایه می‌شود، همراه است با بحثی در سطح کلان. در اینجا، نشان داده می‌شود رشد اقتصادی که با شاخص‌های ذی ربطی چون تغییرات تولید ناخالص ملی یا درآمد ملی و درآمد سرانه به قیمت ثابت، در طول زمان، اندازه‌گیری می‌شود و تابعی از عوامل تولید (موجودی عوامل تولید (کار و سرمایه)) و بهره‌وری کل عوامل تولید یا پیشرفت فنی) است، را می‌توان از طریق ایجاد شرایط لازم حداکثر کرد و در بلندمدت با قرار گرفتن در موقعیت اشتغال کامل عوامل تولید، به تعادل رسید. اگر در الگوهای کینزی جایی برای مداخله‌ی دولت و برنامه‌ریزی اقتصادی (در چارچوب الگویی چون هارود - دومار) و مدیریت تقاضای موثر با هدف نیل به اشتغال کامل و تعادل باثبات وجود دارد، در الگوهای پول‌گرایی و طرف‌عرضه و انتظارات عقلایی، چنین جایی وجود ندارد. صرف نظر از این نکته، واقعیت امر این است که متون اقتصاد کلان، چه با نگاه کینزی و چه با نگاه نئوکلاسیکی، سال‌های طولانی است که به مساله‌ی رشد پرداخته و آن را در چارچوب دیدگاه اقتصاد به مثابه‌ی اقتصاد، و نه اقتصاد به مثابه‌ی جزئی از واقعیت اجتماعی، و در چارچوب زبانی ریاضی صورت‌بندی کرده است. از آنجا که این دیدگاه، به نظر دقیق می‌رسد، به این دلیل، دارای جذابیت است (برای اطلاع بیشتر از چگونگی اثرگذاری جاذبه‌ی ظاهری تقلیل‌گرایی رشدگرا در حوزه‌ی اندیشه‌ورزی اقتصادی رک به: حسینی، ۲۰۰۳).

با این توضیح مختصر به این باور نیلی می‌پردازیم که "زمان هر چه پیش آمده، رویکرد رشدگرا جایگاه بهتری یافته است". این باور ناشی از ناآشنایی وی و جریان اقتصاددانان متعارف، با دیدگاه‌های جریانی از اقتصاددانان برجسته جهانی است که از سال‌های بسیار دور گذشته، تلاش کرده‌اند تقلیل‌گرایی رشدگرا را نقد و رویکردهای کل‌گرایانه‌تر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را به عنوان آلت‌رناتیو ارایه کنند؛ چرا که، از نظرشان تقلیل‌گرایی رشدگرا، نه توجهی به عوامل اثرگذاری چون نظام حکمرانی و ساخت قدرت، در مقام عوامل اثرگذار بر رشد و کیفیت آن، دارد و نه توجهی به مساله‌ی مهم اجتماعی به نام نحوه‌ی توزیع منافع رشد دارد. از این منظر، می‌توان با قاطعیت گفت آنچه در متون مربوط به رشد اقتصادی کلان، خالی است مباحث مرتبط با ساخت قدرت و نظام حکمرانی و توزیع درآمد، با نگاه اقتصاد اجتماعی گراست. از همین روست که به خصوص بعد از شکل‌گیری نظریه‌های اقتصاد توسعه و جامعه‌شناسی توسعه در دوره‌ی بعد از جنگ جهانی دوم، زیاد، در باره‌ی عدم کفایت تبیینی نظریه رشد و تقلیل‌گرایی برآمده از آن، بحث و گفت و گو شده است.

در نمونه‌های اخیرتر و مطرح‌تر این نقدها، می‌توان به تلاش‌های آمارتیا سن و حلقه‌ی اقتصاددانان برنامه‌ی توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) چون محبوب الحق، پول استریتن، کیت گریفین و فرانسیس استوارت اشاره کرد که از دهه‌ی ۱۹۸۰، با نقد نارسایی تقلیل‌گرایی رشدگرا در ارزیابی رفاه اجتماعی، در جهت ارایه آلت‌رناتیو تلاش کرده‌اند. آمارتیا سن، با ارایه چارچوب نظری "قابلیت"، هم مبنای فلسفی اقتصاد متعارف، یعنی

مطلوبیت گرایی، را مورد نقد جدی قرار داده و هم پایه نظری شاخص توسعه انسانی را فراهم کرده است (برای اطلاع بیش تر ر.ک به دینی، ۱۳۹۱). قابلیت در معنایی عمیق تر، به معنای درجه‌ی آزادی افراد در نیل به اهداف مطلوب زندگی‌شان هست. هر چه توانایی در نیل به باسواد شدن، طول عمر بیشتر داشتن، سلامت بهتر داشتن، تغذیه خوب داشتن، و غیره بیش تر باشد، به معنای برخورداری از قابلیت بیش تر است. از این دیدگاه سن است که شاخص ترکیبی توسعه انسانی به عنوان شاخصی جامع تر از شاخص تک بعدی رشد اقتصادی زاده می‌شود و از ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰ مبنای محاسبه‌ی وضع رفاهی کشورهای جهان قرار می‌گیرد.

این شاخص، علاوه بر شاخص درآمدسرانه‌ی مرتبط با رشد اقتصادی، دو شاخص مهم دیگر، یعنی امید به زندگی در بدو تولد و میزان باسوادی، را نیز در بر می‌گیرد. چرا؟ برای این که این شاخص، به مانند شاخص تک بعدی رشد اقتصادی، فقط دغدغه‌ی رشد و کارآیی را ندارد. هرچند به رشد اقتصادی توجه دارد، اما، قابلیت افراد را فقط مرتبط با آن نمی‌بیند. این که زیرساخت‌های بهداشتی و آموزشی وجود دارد یا نه، به عنوان امری اجتماعی و مرتبط با ساخت قدرت و نظام حکمرانی و بازتوزیع ثروت، تاثیر مهمی بر سطح رفاه افراد می‌گذارد. به تعبیر آمارتیا سن در مقاله‌ی با عنوان "توسعه: کدام راه را باید برگزید؟" (۱۳۷۴)، غایت و هدف نهایی توسعه، ارتقای قابلیت‌های افراد جامعه است. اما، نیل به این هدف، فقط در گروهی دسترسی به رشد اقتصادی و درآمد بالاتر نیست. این که این رشد چگونه توزیع می‌شود (موضوع مرتبط با عدالت اجتماعی) و چگونه بدست می‌آید (موضوع مرتبط با کیفیت رشد و مشارکت اجتماعی آحاد افراد جامعه در آن)، نقش مهمی در ارتقای قابلیت‌های افراد دارد. در جایی که میزان رشد بالاست ولی زیرساخت‌های بهداشتی و آموزشی و رفاهی مناسب برای آحاد افراد جامعه وجود ندارد، بخش کثیری از مردم دچار فقر شدید با قابلیت ضعیف می‌شوند.

ممکن است افرادی چون نیلی پاسخ بدهند شاخص توسعه‌ی انسانی نگاه تکمیل شده‌ی رشد اقتصادی است. این برداشت، از اساس نادرست است. میان این دیدگاه آمارتیا سن (و جریان اقتصاددانان قابلیت‌گرا) و اقتصاددانی چون پاره‌تو (و کلان رشدگرایان یا رفاه‌گرایان جریان اقتصاددانان متعارف)، تفاوت بسیار مهمی در تعریف معیار مناسب برای ارزیابی سیاست‌های اقتصادی وجود دارد. در حالی که از دیدگاه دوم، معیار کارایی مبنای قرار می‌گیرد از دیدگاه دوم، این معیار سر از اندیشه‌ی جهنمی در می‌آورد؛ چرا که هر نوع مداخله‌ی بازتوزیعی از سوی دولت که موجب کاهش رفاه عده‌ای (یا بروز نارضایتی آنان) و افزایش رفاه عده‌ای دیگر (افزایش رضایت آنان) بشود را رد می‌کند. این در حالی است که نفس سیاست بازتوزیع درآمدی ضمن این که هم معطوف به رشد است و هم در جهت تقویت سرمایه انسانی است، نمی‌تواند بدون بروز نارضایتی گروهی اجتماعی تعریف و عملیاتی شود. اصلاحات ارضی به عنوان سیاست بازتوزیع ارضی و مترقی، همراه با اعتراض زمین‌داران بزرگ مالک است. مالیات پیشرفته‌ی تصاعدی، همراه با اعتراض صاحبان درآمدهای بالاست. از منظر معیار بهینه‌ی پاره‌تویی، سیاست کاراً، سیاستی است که رفاه گروهی را افزایش دهد، دست کم، بدون آن که، موجب کاهش رفاه گروهی دیگر بشود. در عمل، چون چنین چیزی امکان ناپذیر است، پس، از

این منظر در بسیاری از موارد که ضروری هست، نباید دست به سیاست‌های مذکور زد. از همین روست که آمارتیا سن در نقدی تند بر این رویکرد می‌گوید معیار بهینه‌ی پاره تویی سر از اندیشه‌ای جهنمی در می‌آورد:

"یک وضعیت، می‌تواند بهینه‌ی پاره تو باشد؛ وضعیتی که در آن برخی انسان‌ها در فقر کامل به سر می‌برند و بعضی دیگر غرق در تجملات باشند؛ و نمی‌توان وضع فقرا را بهبود بخشید مگر به بهای هزینه تحمیلی بر اغنیاء. بهینه پاره تو می‌تواند واقعا مولود اندیشه‌ای جهنمی باشد. بهینه پاره تو را گاهی "کارآیی اقتصادی" نیز نامیده‌اند. این نام‌گذاری از یک نقطه نظر مناسب است، زیرا بهینه پاره تو منحصر با کارآیی فضای فایده‌ها سرو کار دارد و هیچ توجهی به ملاحظات مربوط به توزیع فایده ندارد" (سن، ۱۳۷۷، صص ۳۶-۳۷)

نمونه‌ی اخیرتر از نقدهای جدی وارد بر تقلیل‌گرایی رشدگرا، کار تحقیقی است که با حضور تیمی از برجسته‌ترین اقتصاددانان (از جمله کنث آرو، دانیل کانه‌من، انگس دیتون (سه برنده نوبل اقتصاد)، و آنتونی اتکینسون)، جامعه‌شناسان، و سیاست‌شناسان (از جمله رابرت پاتنام)، به ریاست جوزف استیگلیتز و مشاوره‌ی آمارتیا سن، در سال ۲۰۰۸، به درخواست نیکلاس سارکوزی، رییس جمهور وقت فرانسه، انجام و با عنوان "گزارش کمیسیون اندازه‌گیری عملکرد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی" منتشر شد. تاکید این گزارش بر این است که تقلیل‌گرایی رشدگرا موجب بروز خطاهای جدی در ارزیابی تغییرات رفاه اجتماعی می‌شود. بنابراین، پیشنهاد معیاری چند بعدی در ارزیابی رفاه اجتماعی را می‌دهد:

"برای تعریف رفاه، از تعریف چند بعدی استفاده می‌کنیم. بر مبنای تحقیقات آکادمیک و ابتکارهای انضمامی بسط داده شده در گوشه و کنار جهان، کمیسیون، ابعاد زیر را برای لحاظ کردن در تعریف رفاه شناسایی کرده است. حداقل در اصول، این ابعاد باید به طور هم‌زمان در نظر گرفته شوند:

- استانداردهای زندگی مادی (درآمد، مصرف و ثروت)
- سلامت
- آموزش
- فعالیت‌های فردی از جمله کار
- صدای سیاسی و حکمرانی
- روابط و ارتباطات اجتماعی
- محیط زیست (شرایط فعلی و آینده)
- ناامنی ناشی از اقتصاد و طبیعت" (۲۰۰۸، صص ۱۴ و ۱۵)

ترکیب اعضای کمیسیون و عنوان گزارش و چند بعدی بودن این شاخص، به خوبی نشان‌دهنده‌ی نقد جدی آن بر رویکرد تک بعدی اقتصادی و تقلیل‌گرایی اقتصادی رشدگراست. تاکید بر چند بعدی بودن شاخص رفاه به معنای تاکید بر چند بعدی بودن اقتصاد و درگیری جدی آن با حوزه‌های دیگر واقعیت اجتماعی است. این تاکید، در اصل، در ادامه‌ی سنت فکری کل‌گرایی قرار دارد که اقتصاددانانی چون گونار میردال، جون رابینسون، آلبرت هیرشمن و غیره، در چارچوب سنت فکری غیر چپ، در سال‌های دورتر بر آن تاکید کرده‌اند.

چنین نگاهی، حتی از سوی اقتصاددانانی که از نظر زبان، شباهت زیادی به جریان متعارف اقتصادی رشدگرا داشته اند، نیز بیان و برآن تاکید شده است. یکی از اینان، واسیلی لئونتیف، پدر جدول داده ستانده و برنده نوبل اقتصاد، است:

"مشاهده من انتقادی بود، به ویژه که من به جامعه علاقه مند و علم اقتصاد را یک علم اجتماعی می دانم. یقیناً، اقتصاددانان باید برای درک چگونگی توسعه جامعه بشری تلاش بکنند و برای نیل به این هدف باید با انسان شناسان و دیگران همکاری کنند" (۱۳۸۹)

۳. توسعه مفهومی گل و گشاد یا چند بعدی مبتنی بر واقعیت اجتماعی؟

نیلی معتقد است توسعه مفهومی گل و گشاد است که در آن از هر دری سخنی رانده می شود. به این دلیل، "چنین مفهومی نمی تواند علمی باشد و جایی در نظام دانشگاهی داشته باشد، چرا که اساس و بنیان علم بر دقت نهفته است. ... مفهوم رشد اقتصادی، علمی، است و باید در عرصه تحلیل علمی از آن استفاده کرد. ... به دلیل محدود نبودن مرز مفهوم توسعه، این امکان وجود دارد که افراد با گرایش توسعه ای، در باره اقتصاد و سیاست و فرهنگ سخن بگویند که با تخصص گرایی تضاد دارد. این امکان، که فردی بتواند در همه این حوزه ها، هم زمان، صاحب نظر باشد وجود ندارد. بنابراین، توسعه در مقام فعالیت علمی و دانشگاهی موضوعیت ندارد" (نقل به مضمون).

این برداشت از توسعه نیز ناشی از دل بستگی بیش از اندازه ای افرادی چون نیلی به نظریه پردازی متعارف اقتصادی، به علاوه ی نگاه بسیار باریک و مطالعات بسیار محدود، و همین طور سر در برف فرو بردن و غفلت از مشاهدات فراوان پیش رو، است. نیلی، با بورس سازمان برنامه و بودجه، به تحصیل در دوره ی دکترا در دانشگاه معتبر و صاحب نام منچستر پرداخت. اگر وی، با نگاهی عاری از تعصب، در طول اقامتش در این دانشگاه، فقط، دقایقی را به قدم زنی و بازدید از دپارتمان های مختلف آن اختصاص می داد، قطعاً متوجه دپارتمانی به نام "مطالعات توسعه" می شد و احتمالاً در بیان چنین باوری تجدید نظر می کرد؛ چرا که در می یافت جایگاه آن دپارتمان اگر بیش تر از دپارتمان اقتصاد نباشد کم تر نیست. شاید بیش تر هم باشد. چون، اقتصاددان برجسته ای مانند جوزف استیگلیتز، با این دپارتمان، در تاسیس و مدیریت "مرکز مبارزه با فقر جهانی"، همکاری می کند. در عین حال، اگر همین روزها، سری به گوگل بزند و "مطالعات توسعه" (Development Studies) را جست و جو کند متوجه می شود که این رشته علاوه بر منچستر، در با پرستیژترین دانشگاه های انگلستان (از جمله دانشگاه های آکسفورد و کمبریج) و آمریکا (از جمله هاروارد) نیز وجود دارد. همین طور در دانشگاه های معتبر کشورهای دیگری چون ژاپن و آلمان و فرانسه و ایتالیا و وووو.

اما، از این نکته ی تجربه گرایانه که بگذریم، به نظر می رسد، نیلی، تربیت یافته در مکتب اقتصاد متعارف رشدگرا، جز متون درسی اقتصاد متعارف، آشنایی با متون دیگر ندارد. یعنی همان طور که احتمالاً به هنگام حضور در

دانشگاه منچستر سری به دپارتمان‌های دیگر زده یا اگر زده باشد متوجه اهمیت دپارتمان توسعه نشده، در عرصه‌ی مطالعاتی نیز، سری به متون دیگر زده است. از این رو، برای مثال، به احتمال زیاد، در جریان نقد اقتصاددانان برجسته‌ای چون پاول کروگمن به اقتصاد توسعه نیست. نقدی که البته همراه با ستایش از اقتصاد توسعه و تلاش‌های اقتصاددانان توسعه‌گرا برای طرح مفاهیم جدید و جاناندازی نگاه بین رشته‌ای بوده است. کروگمن در مقاله‌ای با عنوان "افول و ظهور اقتصاد توسعه" (۱۹۹۵) که پاسخی به مقاله‌ی سال ۱۹۸۴ آلبرت هیرشمن با عنوان "ظهور و افول اقتصاد توسعه" (۱۳۷۴) است، می‌نویسد اقتصاد توسعه با طرح مفاهیم جدید، کمک بزرگی به پیشرفت علم اقتصاد کرده است. خاستگاه مفاهیم بسیار آشنایی چون پیوندهای پسین و پیشین، صرفه‌های فزاینده‌ی نسبت به مقیاس، تقسیم ناپذیری سرمایه، توسعه‌ی نامتوازن، آمایش سرزمین، و توسعه انسانی، نظریه‌های توسعه است.

این قصور ضمن این‌که برگردن افرادی چون نیلی، به دلیل نگرش محدود، است، ناشی از بسته‌ی آموزشی اقتصاد متعارف رشدگرا نیز هست. بسته‌ای که ذهن دانشجویان را به گونه‌ای شکل می‌دهد که گویی آنچه آموخته می‌شود وحی منزل است. این گونه‌ی القاء می‌کند که رویکردهای دیگری، نمی‌تواند برای تبیین واقعیت پیش‌رو وجود داشته باشند. این بسته‌ی آموزشی، با تاکید بیش از اندازه بر ریاضی‌گرایی، چنان دانش اقتصاد را از محتوا خالی کرده است که به تعبیر واسیلی لئونتیف، هر کسی بدون آشنایی لازم با مباحث اساسی و بنیادی اقتصادی، می‌تواند به عنوان اقتصاددان مطرح بشود، اگر کمی دانش ریاضی داشته باشد:

"بدبختانه، هر کس که بتواند حساب و جبر مقدماتی، یا مرجحاً پیشرفته، را فرا گیرد و با اصطلاحات تخصصی دانش اقتصاد آشنایی حاصل نماید، می‌تواند خود را در جای یک نظریه‌پرداز قرار دهد. شوق غیرمنتقدانه اقتصاددانان به صورت بندی ریاضی به این جهت است که محتوای حقیقی بسیار بی‌دوام استدلال‌شان را در پشت جبهه تسخیر ناپذیر علایم جبری پنهان سازند." (۱۳۶۵)

"تعداد زیادی از اقتصادریاضی دانان، واقعاً ریاضی‌دانانی هستند که چون نمی‌توانستند ریاضی‌دان کاملی بشوند، به علم اقتصادریاضی که همیشه راکد بوده، روی آورده‌اند؛ چنین علمی، دستاویز خوبی برای اقتصاددان شدن به آن‌ها داده است" (۱۳۸۹)

آری به توسعه با پسوند اقتصادی (توسعه اقتصادی)

نیلی می‌گوید توسعه با پسوند اقتصادی را می‌پذیرم. یعنی توسعه اقتصادی را. ولی توسعه به معنای عام کلمه را نه. این حرکت تأثیری بر نقد وارده از منظر رویکرد توسعه ندارد. چنین بیانی مصداقی دیگر از تقلیل‌گرایی رشدگراست. توسعه اقتصادی را به رشد اقتصادی تقلیل می‌دهد. وقتی از "اقتصاد مدیریت" سخن می‌گوید، هیچ اشاره‌ی به اهمیت سازمان و تشکیلات در مدیریت شرکت و بنگاه نمی‌کند. همه چیز را به نظام قیمت‌ها و تخصیص منابع ناشی از قیمت‌ها و ساز و کار بازار تقلیل می‌دهد. گویی رشته‌ای دیگر به نام مدیریت با محتوایی کاملاً متفاوت و مفاهیم محوری متمایزی چون سازمان و تشکیلات و رهبری وجود ندارد. به همین

صورت، در بحث "اقتصاد بهداشت"، اصول اقتصاد خرد را با جرح و تعدیلاتی مختصر، دوباره تکرار می‌کند. در "اقتصاد کار" به همین صورت.

تقلیل‌گرایی رشدگرا، نه تنها توسعه را به رشد و نظام قیمت‌ها و ساز و کار رقابتی و تخصیص منابع تقلیل می‌دهد، بلکه گرایش به افزایش سیطره‌ی خود به قلمروی جامعه‌شناسی و تحلیل موضوعاتی چون ازدواج و زاد و ولد بر مبنای ساز و کار بازار آزاد دارد. موضوعی که بن‌فاین و دیمیتریس میلوناکیس (۲۰۰۹)، در کتاب "از امپریالیسم علم اقتصاد تا اقتصاد در باره همه چیز" آن را به چالشش می‌کشند (برای اطلاع از خلاصه‌ای از دیدگاه فاین ر.ک به: دینی، ۱۳۹۲)

چنانچه پیش‌تر توضیح دادیم، این برداشت از توسعه، مثله کردن معنای آن است. در برداشت اقتصاددان برجسته‌ای چون آمارتیا سن، توسعه به معنای رهایی آدمی از قلمروی جبرها و افزایش درجه‌ی آزادی در نیل به قابلیت‌های بیش‌تر است. با این تعریف، ارتقای قابلیت‌ها، بدون توسعه‌ی سیاسی و توسعه‌ی فرهنگی، ناممکن است. یعنی، توسعه اقتصادی، توسعه‌ی فرهنگی و توسعه‌ی سیاسی، سه راس تفکیک‌ناپذیر مثلثی به نام توسعه هستند. به همین دلیل سن از "توسعه به مثابه آزادی" سخن می‌گوید و در این چارچوب، به جای تاکید بر تقلیل‌گرایی اقتصادی یا فرهنگی یا سیاسی، بر کلیت توسعه و اجزای مرتبط به هم آن تاکید می‌کند.

رد جایگاه علمی مطالعات توسعه از منظر پیشینی و گرفتاری در دام تناقض ناشی از اثباتی‌گرایی

در پاسخ به نقدهای مذکور، ممکن است نیلی پاسخ بدهد که هم در جریان رشته مطالعات توسعه هستیم و هم در جریان مباحث اقتصاددانانی چون هیرشمن و کروگمن. با وجود این، از منظر پیشینی، هنوز اعتقادی به علمی بودن رویکرد توسعه ندارم. در اینجا، نیلی در دام تناقضی مهم گرفتار می‌شود. اگر معیار ارزیابی قوت و ضعف مفاهیم و نظریه‌ها و باورها، دقیق بودن آن‌ها به روش کمیت‌گرایی و اثباتی مورد نظرش باشد، در این صورت، چگونه می‌تواند، با چنین معیاری، علمی نبودن توسعه را اثبات کند. این تناقض در سطحی بالاتر، دامن پاره‌تو و اقتصاد رشدگرا را نیز می‌گیرد.

اگر، معیار ارزیابی صحت و سقم فرضیه‌ها و نظریه‌ها، آزمون تجربی آن‌ها باشد (اقتصاد اثباتی)، در این صورت، این گزاره‌ی پاره‌تویی که کارآیی تنها معیار ارزیابی رفاه اجتماعی است چگونه بدست آمده است؟ آیا، با آزمونی تجربی، اولویت آن نسبت به توزیع بررسی شده است؟ قطعاً، چنین نیست. پاره‌تو درگیر قضاوت ارزشی (ضدیت با عدالت اجتماعی) است؛ علاوه بر این، برداشت نادرستی از علل توزیع درآمد و ثروت دارد. به همین دلیل، کارآیی را بر توزیع اولویت می‌دهد. از نظر وی، توزیع ثروت و درآمد، ربطی به سازمان اقتصادی جامعه یا مناسبات قدرت ندارد. مبتنی بر وضعیت طبیعی آدمی شکل می‌گیرد و در گذر زمان گرایش به ثبات دارد و در نتیجه تلاش‌ها برای تعدیل آن بی‌ثمر است:

"به نظر می‌رسد نابرابری در توزیع درآمد بیش‌تر وابسته به طبیعت انسان است تا سازمان اقتصادی جامعه. اصلاحات گسترده‌ی این سازمان‌ها نیز تاثیر چندانی بر بهبود توزیع درآمد نداشته است" (به نقل از: یوناس، ۱۳۸۹، ص ۱۴۴)

اما، واقعیت تاریخی، خط قرمزی پررنگ بر باور نادرست پاره‌تو می‌کشد. اولاً، نابرابری در توزیع درآمد با سیاست‌های بازتوزیعی، در گذر زمان، کم شده است. مطالعه‌ی درخشان اخیر توماس پیکیتی با عنوان "سرمایه در قرن بیست و یکم" (۱۳۹۴) با استناد به داده‌های بلندمدت کشورهای فرانسه، آمریکا، انگلستان و سوئد به خوبی این واقعیت را نشان می‌دهد. بنابراین، توزیع ثروت و درآمد از جنس پارامتر ثابت نیست. متغیری است که تحت تاثیر سیاست‌های بازتوزیع درآمدی تغییر می‌کند. ثانیاً، "سازمان اقتصادی جامعه" از طریق عملیاتی کردن سیاست‌های بازتوزیعی یا کنار گذاشتن آن‌ها، نقش مهمی در این تغییرات دارد. بنابراین، برخلاف نظر پاره‌تو، توزیع درآمد، نه به عنوان واقعیتی طبیعی، بلکه واقعیتی اجتماعی پیش روی ماست. واقعیت اجتماعی متأثر از سازمان اقتصادی جامعه. با وجود این واقعیت تاریخی، آنچه پاره‌تو به نادرست طرح کرده، معیار تاسیس اقتصاد متعارف رشد گرا شده که خود مصداقی از قضاوت ارزشی است. همین خطاها، در سطحی پایین‌تر، در استدلال‌های درس خوانده‌های اقتصادی چون نیلی وجود دارد.

ناآشنایی با رویکرد کل‌گرای توسعه و ناتوانی در فهم آن

بپردازیم به نکته‌ای دیگر. اگر نیلی برداشت از مفهوم توسعه به عنوان مفهومی بی‌در و پیکر را مقید به برخی از افرادی بکند که مایل‌اند بدون ساخت نظام‌مند و روش‌مند، در باره‌ی هر چیزی سخن بگویند، می‌توان با او همراه بود؛ اما، این شامل حال همه‌ی رویکردها و رشته‌ها، حتی پزشکی، می‌شود. در هر حوزه‌ای افراد کم‌مایه‌ای هستند که بدون چارچوب‌های روشمند و قوی، درباره‌ی موضوعات مختلف سخن می‌گویند. این نقد، از زاویه عدم رعایت چارچوب روشمند، وارد است و بحثی درباره‌ی آن نیست. امری است بدیهی در حوزه‌ی روش‌شناسی و روش تحقیق.

اما، منظور نیلی این نیست. او، نفس‌اندیشه‌ورزی در حوزه‌ی مطالعات توسعه را نشانه می‌گیرد. چرا؟ چون مطالعات توسعه به اعتبار رویکرد روش‌شناسانه‌اش، فی‌نفسه تفاوت جدی با اقتصاد رشد گرا دارد. در مطالعات توسعه، بر این نکته‌ی روش‌شناسانه تاکید می‌شود که در دنیای واقع، به ویژه در جوامعی چون ایران، که اقتصاد و سیاست و فرهنگ در هم آمیخته‌اند، نمی‌توان بخشی از این واقعیت اجتماعی، به نام اقتصاد، را جدا کرد و تنها آن را مبنای تجرید و نظریه‌پردازی قرار داد. کلیت این واقعیت باید مبنای نظریه‌پردازی قرار بگیرد. بنابراین، به جای رویکردی تک‌بعدی، سر از رویکردی چند بعدی در می‌آورد. به جای تک رشته‌ای بودن، بر بین رشته‌ای بودن تجزیه و تحلیل تاکید دارد. این تاکید، به معنای کنارگذاشتن روش تجزی‌نگر اقتصاد رشد گرا و پذیرش روش کل‌گرایی است که در آن اجزای مستقل از هم وجود ندارند؛ اجزا در ارتباط با هم و جزئی از کلیت واحد هستند. بنابراین، بدون شناسایی تعاملات این اجزا با یکدیگر و اجزا با کلیت نظام، نمی‌توان به

درک درستی از آنچه در عرصه‌ی اقتصاد می‌گذرد دست یافت (برای اطلاع بیش تر رک به: دینی، ۱۳۹۴؛ ۱۳۹۸). گونار میردال، برنده‌ی نوبل اقتصاد، در کتاب "عینیت در پژوهش‌های اجتماعی" (۱۳۸۲)، این نکته‌ی روش شناختی مهم را این گونه بیان می‌کند:

"قلمرو نخستین علایق من چیزی جز مسایل اقتصادی نبود؛ و این علایق پیرامون نظریات اقتصادی تثبیت شده ای دور می زد که در چارچوب سنت کلاسیک و نئوکلاسیک بود. پژوهش‌های بعدی، علایق مرا به کلی از آن دایره محدود دور ساخت تا اینکه در نهایت موضوع فکری من به یک اقتصاددان سیاسی و بعد هم به یک اقتصاددان نهادگرا تبدیل شد. ... این تجربه‌های پژوهشی در ایام بعد، مرا به تعقل عمیق‌تری کشیدند و نتیجه‌اش این شد که من به وجود مرزهای خشک سنتی نظام های مختلف علوم اجتماعی، به طور ورز افزونی بی اعتقاد شدم... علت بی اعتقادی و ناباوری من در این زمینه، شناخت هر چه بیشتر این حقیقت بود که دریافتن مسایل اقتصادی، مسایل جامعه شناختی و مسایل روان شناختی به طور جدا، در واقع امر وجود ندارد، بلکه هر چه هست آمیخته‌ای از همه این مسایل است" (صص ۱۷-۱۸)

تعریف کلیت هر نظامی و شناسایی تعاملات اجزا با یکدیگر و اجزا با کلیت نظام، روش علمی خاص خود را دارد که رعایت آن مانع از بی در و پیکر شدن تجزیه و تحلیل می‌شود. در جریان چپ، آثار مارکس، و پیروان او، مصداق برجسته‌ای از این رویکرد هستند. در جریان غیر چپ نیز می‌توان، برای مثال، در نمونه‌ای اخیرتر، به کتاب "چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟" (۱۳۹۷)، به قلم دارون عجم اوغلو و جیمز رابینسون، اشاره کرد. کتابی که حاصل همکاری بین‌رشته‌ای اقتصاد و سیاست است؛ اثری که از قضا مورد تایید زیاد نیلی نیز هست. در عین حال، مصداق خوبی است از مطالعات توسعه است. این کتاب مبتنی بر رویکرد بین رشته‌ای، و روش تحقیق تاریخی تطبیقی است. این ویژگی‌ها جایی در رویکرد تقلیل‌گرایی رشدگرا ندارد؛ زبان تاریخی آن سنخیتی با زبان ریاضی‌گرای متعارف اقتصاد رشدگرا ندارد. فرمولی یا تابعی در کار نیست. داده‌ها، تاریخی است و تحلیل هم تاریخی تطبیقی بین کشوری است. کتاب سعی می‌کند نشان دهد که پیش شرط رشد و توسعه پایدار، وجود نهادهای فراگیر سیاسی و اقتصادی است. چرخه‌ی فضیلت توسعه، بر بستر چنین نهادهایی شکل می‌گیرد. در مقابل، در غیاب آن، چرخه‌ی ردیلت خلق می‌شود. با این نتیجه چه موافق باشیم و چه نباشیم، گمان نمی‌کنم، افرادی که این کتاب را خوانده باشند بگویند، بی در و پیکر است؛ یا بگویند، در چارچوب تقلیل‌گرایی رشدگرا قرار دارد؛ یا بگویند اثر گذاری نیست.

نمونه‌ی دیگر و مهم‌تر کتاب "توسعه به مثابه آزادی"، به قلم آمارتیا سن، است. این کتاب برای افرادی چون نیلی، بی در و پیکر محسوب می‌شود. چون به موضوعات مختلف پرداخته است: تعریف آزادی، تعریف استحقاق و قابلیت، مکمل بودن آزادی فرایندی و آزادی فرصتی، نقش آزادی فرایندی در تقویت مسئولیت پذیری دولت‌ها در قبال حوادثی چون قحطی، نقش آزادی فرصتی در کاهش باروری زنان و افزایش طول عمر آنان، همین‌طور نقش آن در ترمین زیرساخت‌های عمومی آموزشی و سلامت، اهمیت برنامه‌ریزی اقتصادی در نیل به توسعه‌ی انسانی به رغم پیامدهای ناخواسته‌ای که دارد، پیوند توسعه با آزادی ذاتی و غیره. این موضوعات، برای کسی که ذهنش در چارچوب تقلیل‌گرایی رشدگرا شکل گرفته و تکامل پیدا کرده است، موضوعاتی

پراکنده و بی ارتباط با هم و بی در و پیکر محسوب می‌شود. اما، برای افرادی که با نگاه کل‌گرا آشنایی دارند و از این زاویه تجزیه و تحلیل اقتصادی را دنبال می‌کنند، موضوعات مرتبط به همی هستند که منظومه‌ایی منسجم و واحد را شکل می‌دهند. با مبانی فلسفی که مفهوم قابلیت را جایگزین مفهوم مطلوبیت می‌کند. با نگاه فلسفی که به جای آزادی منفی، بر آزادی مثبت و به جای آزادی فرآیندی، بر مکمل بودن این آزادی با آزادی فرصتی تاکید دارد؛ به جای برخورد ابزاری و کارکردی با آزادی، از منظر ذاتی و انسانی، به آن نگاه می‌کند و به این جمع بندی می‌رسد:

" در نهایت، فرایند توسعه اقتصادی ناچار از توجه به آن چیزی است که مردم می‌توانند انجام دهند یا نمی‌توانند؛ یعنی، آیا آنها می‌توانند برای مدتی طولانی زنده بمانند، می‌توانند از عوارض منفی رهایی پیدا کنند، تغذیه خوبی داشته باشند، توانایی خواندن و نوشتن و برقراری ارتباط داشته باشند، دغدغه‌های علمی و فرهنگی شان را دنبال کنند و غیره. فرآیند توسعه به زبان مارکس به دنبال " جابه جایی سیطره شرایط و شانس بر زندگی افراد با سیطره افراد بر شانس و شرایط است " (سن، ۱۳۷۴)

در نتیجه، از دل این مبانی، نظام فکری اقتصادی زاده می‌شود که با مبانی و شاکله‌ی اقتصاد متعارف و توصیه‌های سیاستی آن، تفاوت‌های بنیادی جدی دارد. یکی از این تفاوت‌های مهم و ساختارشکنانه، رد دوگانه‌سازی اقتصاد دستوری و اقتصاد اثباتی و تاکید بر امکان ناپذیری رهایی از قضاوت‌های ارزشی در نظریه‌پردازی اقتصادی یا جداسازی اخلاق از اقتصاد است. این تفاوت چنان مهم است که فیلسوف برجسته‌ی آمریکا، هیلاری پاتنام، کتاب "دوگانگی واقعیت و ارزش" (۱۳۸۵) را به شرح این رویکرد آمارتیا سن، اختصاص داده است. تفاوت دیگر که پیش تر ذکر کردیم، تاکید بر توسعه‌ی انسانی به جای رشد اقتصادی است. تفاوت دیگر، رد اولویت آزادی بر عدالت اجتماعی است.

می‌توان با این دیدگاه‌ها مخالف یا موافق بود. بحثی در این نیست. اما، اطلاق بی در و پیکر بودن بر مطالعات توسعه، ناشی از فقر مطالعه و نگرش محدود گویندگان آن از جمله نیلی است. در ادامه، این فقر مطالعه را بر مبنای، افتادن وی در دام تناقض‌های فکری، آشکارتر می‌کنم.

۴. تناقض‌های فکری ناشی از برداشت‌های بی در و پیکر از مفاهیم و نظریه‌ها، و قیاس به نفس کردن‌ها

۱. نیلی، ضمن رد مفهوم و نظریه توسعه به دلیل پرداختن به موضوعات مختلف، معتقد است در مقام مدیر، پرداختن به جوانب مختلف موضوع ضروری است. معتقد است برای اخذ تصمیمات بهتر باید نگاه کل‌گرایانه داشت. در اینجا، این پرسش پیش می‌آید که اگر تصمیم‌گیری صحیح مدیریتی مستلزم بکارگیری رویکرد کل‌گرایانه باشد، در این صورت، چرا باید در سطح آکادمیک آن را رد کرد؟ اگر برای تصمیم‌گیری مدیریتی چنین رویکردی لازم باشد، آیا نباید مبنای فکری آن را در دانشگاه پی ریخت تا مدیران به صورت روش‌مندتری

چنین رویکردی را بکار گیرند؟ علاوه بر این، مگر می‌شود آنچه در عرصه‌ی عمل و اجرا مطلوب است، در عرصه‌ی نظریه و آکادمی، نامطوب باشد؟ پاسخ این پرسش از دیدگاه رویکرد کل‌گرای مبتنی بر "واقع‌گرایی انتقادی" چنین است: هدف از نظریه پردازی، اثرگذاری بر واقعیت اجتماعی است. نظریه، برای اثرگذاری باید با عمل اجتماعی پیوند بخورد. این پیوند دو سوبه است. نظریه با انتزاع صحیح دنیای واقع شکل می‌گیرد و برای تغییر آن بکار گرفته می‌شود؛ در این فرآیند بازخورد می‌گیرد و خود را اصلاح می‌کند. نظریه به مثابه‌ی عمل اجتماعی، به این معناست که آنچه در عمل سودمند است، از نظریه صحیح حاصل می‌شود. نظریه صحیح نیز زمانی شکل می‌گیرد که بر مبنای مشخصات مهم و اساسی دنیای واقع شکل گرفته و در عین حال سودای تغییر آن در جهت خلق جامعه و اقتصادی بهتر را داشته باشد. بنابراین، دارای جهت‌گیری انتقادی است.

از همین رو، چندین سال است که به دنبال سیطره‌ی رویکرد تقلیل‌گرایانه تک رشته‌ای و تک بعدی در رشته‌های مختلف، نظام دانشگاهی، در جاهای برجسته‌ای چون دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج و یورک انگلستان و هاروارد آمریکا در پی ارایه رشته‌هایی جدید با کارکرد بین‌رشته‌ای در مقاطع تحصیلات تکمیلی برآمده‌اند. برای مثال، رشته‌ای به نام "فلسفه، اقتصاد و سیاست" در آکسفورد و یورک ارایه می‌شود. جیمز کامرون نخست وزیر سابق انگلستان فارغ‌التحصیل همین رشته هست. رشته‌های اقتصاد سیاسی و دولت، سیاست عمومی، و سیاست اجتماعی، در "مدرسه کندی هاروارد" ارایه می‌شود. جیمز رابینسون، یکی از نویسندگان کتاب پر سر و صدای "چرا ملت‌های شکست می‌خورند؟" استاد رشته‌ی حکمرانی در همین مدرسه هست. همین طور اقتصاددان مطرح، دانی رودریک. هدف این رشته‌ها، تربیت کادرهای مدیریتی است.

چرا نیلی می‌گوید در مقام مدیر، ورود به موضوعات مختلف اشکالی ندارد که هیچ، ضروری هم هست ولی در مکان آکادمی نه؟ پاسخش در دو چیز قرار دارد. اول، الگوی تربیت آموزشی وی که اجازه نمی‌دهد به ورای اقلیم تنگ و محدود تقلیل‌گرایی رشدگرا، سفر کند و دست به تجربه اندوزی در دنیای جدید روش شناختی و مفهومی دیگری بزند. در عین حال، از آنجا که برای سال‌های طولانی در رده‌های میانی و ارشد مدیریتی حضور تقریباً پیوسته داشته، و به برخی از جریان‌های سیاسی (از جمله "کارگزاران سازندگی") نزدیکی‌هایی دارد، با مسایل مختلف به ناچار برخورد می‌کند و نمی‌تواند به عنوان عضوی از ساخت قدرت، از کنار چنین موضوعاتی بگذرد. باید حرفی بزند. نظری بدهد. به تعارض نرم یا حکمرانی ضعیف یا سرمایه اجتماعی رو به افول بپردازد. بنابراین، از آنجا که، در این جایگاه‌ها، به ناچار باید وارد موضوعات چندی بعدی بشود، و از آنجا که، فقط اقتصاد متعارف رشدگرا را دقیق و علمی می‌داند، سر از رفتاری متناقض در می‌آورد: نه، به چند بعدی بودن در سطح آکادمی، آری به آن در سطح اجرا. اما، این استدلالی بسیار ضعیف و چوبین است که پیشاپیش با طرح اهمیت موضوعات چند بعدی در عرصه‌ی اجرایی، پایه‌های خود را قطع می‌کند و به شدت فرو می‌ریزد.

جالب‌تر این‌که، این استدلال، در چارچوب منطق اساسی رویکرد تقلیل‌گرایی رشدگرا، یعنی ضرورت تجزیه و تحلیل به روش اثباتی و دقیق، در تله می‌افتد و پای چوبینش به شکلی دیگر سخت می‌شکند. چنین استدلالی،

مبنتی بر چه معیاری از نوع معیار قابل قبول اقتصاد رشدگراست؟ اگر در قلمروی موضوعات اثباتی است، شواهد آن چیست و کجاست؟ اگر در قلمروی موضوعات دستوری یا ارزشی است، چگونه نیلی به آن به عنوان امری علمی استناد می‌کند؟

در عین حال، این استدلال، از دو بعد، به ناچار، درگیر امر غیراخلاقی نیز می‌شود. اول، عاری از جسارت و شهامتی از نوع گوناوار میردال، در کنار گذاشتن خورجین کوچک تقلیل‌گرایی رشدگرا در مواجهه با جهان واقع و پیچیدگی‌های چند بعدی آن، است. دوم این‌که، به رغم چنین نارسایی جدی، حق به جانب است. تلاش می‌کند فعالیت‌های علمی کوشندگان دگراندیش در حوزه‌ی توسعه را با برجسب‌های ناچسبی چون نادقیق و غیرعلمی بودن، از صحنه‌ی آکادمی خارج کند.

۲. نیلی معتقد است تعارض نرم با نظام اقتصاد بین الملل مانع تحقق رشد اقتصادی مطلوب می‌شود. این نکته‌ی درستی است. اما، پرسش این است که مفهومی مانند تعارض نرم یا بهتر است بر مبنای واقعیت‌های موجود و تنش‌های حاد کنونی بگوییم تعارض سخت، چه جایگاهی در ادبیات اقتصاد تقلیل‌گرای رشدگرا دارد؟ در متون اقتصاد بین الملل، تلاش می‌شود نشان داده شود که تجارت جهانی و تقسیم کار جهانی، موجب افزایش سطح رفاه همه‌ی کشورها می‌شود. بازی برد - بردی ایجاد می‌شود که خروجی آن افزایش رشد اقتصادی است. در عین حال، در مواردی، تلاش می‌شود نشان داده شود که صلح جهانی در گروهی درک منافع اقتصادی مترتب بر تجارت جهانی است.

تنش‌های برآمده از آنچه معرفت‌شناسی انحصارگرا نامیده می‌شود و نمونه‌ی آن غرب ستیزی برآمده از رویکرد سنت‌گرایی تجدد ستیز است را چگونه می‌توان در چارچوب نظریه اقتصاد رشدگرا توضیح داد و تبیین کرد؟ در اینجا، گریزی جز ورود به بحث اقتصاد سیاسی حکمرانی و ساخت قدرت و مولفه‌های اساسی تشکیل دهنده‌ی آن نیست. بدون چنین ورودی، طرح بحثی چون تعارض نرم، سر از بحثی بدون مبنای نظری و چارچوب روش‌مند در می‌آورد. سطحی‌نگری. ورود به آن، با هدف پرهیز از مخاطره‌ی سطحی‌نگری و بی‌در وپیکر سخن گفتن، به معنای دور شدن از تقلیل‌گرایی رشدگرا و نزدیک شدن به تحلیل‌های توسعه‌ای است. نیلی، در سطح آکادمی، به دلیل دل‌بستگی به تقلیل‌گرایی رشدگرا، از دومی پرهیز می‌کند، اما، در عمل، به دلیل، اهمیت آن، ناچار از درگیری با آن می‌شود. این نیز گونه‌ای دیگر از تناقض است. میان گفتار و کردار. البته، چنانچه پیش‌تر عرض کردم، نیلی با طرح نه در سطح دانشگاه، آری در سطح مدیریت، سعی می‌کند این تناقض را حل کند؛ ولی این توهمی بیش نیست. وی در دام تناقض بسیار جدی، گرفتار است. چنانچه پیش‌تر توضیح دادم، آن‌چه در سطح اجرایی حایز اهمیت است را نمی‌توان از سطح نظری جدا کرد.

این بحث در مورد سرمایه اجتماعی نیز صادق است. نیلی معتقد است که سرمایه اجتماعی بر عملکرد رشد اقتصادی تاثیر دارد. در این بحثی نیست. بحث بر سر این است که سرمایه اجتماعی از کدام سرچشمه فکری

آب می‌خورد؟ قدر مسلم این است که ربطی به تقلیل‌گرایی رشد‌گرا ندارد. افرادی مانند رابرت پاتنام (از حوزه‌ی علوم‌سیاسی)، پیر بوردیو و جیمز کلنن و پیتر ایوانس (از حوزه‌ی جامعه‌شناسی) و آمارتیا سن و یوجیرو هایامی (از حوزه‌ی اقتصاد) به آن پرداخته‌اند. مفهومی است چند بعدی با خاستگاه توسعه‌ای. پرسش‌هایی از این دست که این مفهوم چیست؟ و در جامعه‌ای چون ایران چرا سرمایه اجتماعی افول کرده است؟ را نمی‌توان در چارچوب تقلیل‌گرایی رشد‌گرا توضیح داد. نیاز به چارچوب نظری خاص خود دارد. چارچوبی چند بعدی و بین‌رشته‌ای.

رد چنین مفاهیم و صورت‌بندی نظری آن در سطح آکادمی و استفاده از آن در سطح مدیریت و اجرا، به معنای افتادن در دام رفتار غیراخلاقی فرصت‌طلبی نیز هست. هم از آخور دانشگاه خوردن و هم از توبره‌ی اجرا بردن. هم ادعای برخورداری از علم دقیق را داشتن و هم به خود اجازه‌ی ورود به چنین حوزه‌هایی را دادن؛ از اولی (تقلیل‌گرایی رشد‌گرا) که نادرست است برای خود نمدی به پا کردن، و در دومی (مباحث توسعه)، ادعای به سر داشتن کلاهی ارزشمند.

۳. نیلی معتقد است عدالت راولزی با اقتصاد رقابتی ناسازگار نیست. از منظر وی، اقتصاد رقابتی یعنی "الگوی پیشرفت رقابتی بازار محور". با ذکر چنین باورهایی می‌توان گفت، نیلی و افرادی نظیر او، اصل آثار راولز و نظریه‌پردازان دیگری چون آمارتیا سن را که هیچ، حتی آثار شارحان معتبر اندیشه‌های آنان را نخوانده‌اند و بر مبنای حداکثر، روایت‌های مثله شده‌ای از چنین اندیشمندانی یا شنیده‌هایی، به چنین باورهایی رسیده‌اند که کاملاً اشتباه است. من در مقاله "از نظریه عدالت راولز و سن تا سراب عدالت هایک و فریدمن" (۱۳۹۱) به تفصیل در باره‌ی این که راولز و سن، لیبرال چپ‌گرا یا سوسیال لیبرال و هایک و فریدمن، لیبرال راست‌گرا هستند، با تفاوت‌های مهم فکری در موضوعاتی چون عدالت اجتماعی و برنامه‌ریزی دولتی، بحث کرده‌ام. در اینجا، فقط فرازی کوتاه از آن مقاله را ذکر می‌کنم و خواننده‌ی گرامی را به مقاله ارجاع می‌دهم:

"برخلاف هایک و فریدمن که بر آزادی منفی و دولت حداقل تاکید دارند، راولز بر آزادی مثبت و "دولت اجتماعی" تاکید دارد. از نظر وی، نظام اجتماعی عدالت‌گرا، علاوه بر تامین قانون اساسی، حکومت منتخب و نظام قضایی و حقوقی معطوف به تامین آزادی‌های برابر سیاسی و مدنی برای آحاد افراد جامعه، باید دارای این چهار شاخه حکومتی یا نهادهای هم‌ارز هم باشد: اول، "شاخه‌ی تخصیص دهنده" که وظیفه تامین شرایط رقابتی قیمتی و استفاده از ابزارهای مالیاتی و یارانه‌ای برای تنظیم بازار را بر عهده دارد؛ دوم، "شاخه‌ی تشبیتی" که وظیفه‌ی تامین اشتغال کامل برای افراد جویای کار و تامین تقاضای موثر را بر عهده دارد؛ سوم، "شاخه‌ی انتقال" که وظیفه‌ی تامین حداقل زندگی برای آحاد افراد جامعه را دارد؛ چهارم، "شاخه‌ی توزیعی" که وظیفه‌ی بازتوزیع ثروت و ممانعت از تمرکز ثروت را بر عهده دارد (برای اطلاع بیش‌تر ر.ک به: اسمیت، ۱۳۹۱). هر چند میان کارکردهای تعریف شده حاکمیتی مذکور تداخل وجود دارد اما آنچه روشن و آشکار است تاکید وی بر دولت اجتماعی است تا دولت حداقلی.

راولز در "قانون مردمان" بار دیگر اصول اساسی نظریه عدالت را، به شرح زیر، بیان می‌کند؛ اصولی که برای تامین ثبات رژیم مبتنی بر قانون اساسی لازم است:

الف) نوعی برابری منصفانه‌ی فرصت به ویژه در آموزش و تربیت (در غیر این صورت همه‌ی بخش‌های جامعه نمی‌توانند در بحث‌ها و گفت‌وگوهای مربوط به دلیل عمومی شرکت کنند یا در سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی سهیم باشند)

ب) توزیع آبرومندان‌های از درآمد و ثروت... (در نبود این شرط، آن‌هایی که از ثروت و درآمد برخوردارند مایلند بر کسانی که ثروت و درآمد کم‌تری دارند تسلط پیدا کنند و به طور فزاینده قدرت سیاسی را به نفع خودشان کنترل کنند)

پ) جامعه در مقام به خدمت گیرنده‌ی آخرین چاره از طریق حکومت عمومی یا محلی، یا سایر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی عمل کند. (فقدان حس امنیت طولانی مدت و فقدان فرصت کار و شغل ارزشمند نه تنها عزت نفس شهروندان را تخریب می‌کند، بلکه علاوه بر آن باعث می‌شود دیگر احساس نکنند اعضای جامعه اند و نه این‌که صرفاً در آن گرفتار باشند)

ت) تضمین مراقبت‌های بهداشتی اساسی برای همه‌ی شهروندان

ث) تامین عمومی بودجه‌ی انتخابات و راه‌های تضمین قابلیت دسترسی اطلاعات عمومی در باره‌ی مسائل سیاست... " (راولز، ص ۱۱)

راولز تا آنجا پیش می‌رود که حتی دولت رفاه‌گیزی را نیز مورد نقد قرار می‌دهد و به مرز اندیشه اقتصاددانان سوسیالیستی چون اسکار لانگه و ابا لرنر نزدیک می‌شود و می‌گوید "بدیهی است که هیچ ضرورتی بین بازار آزاد و مالکیت خصوصی ابزار تولید وجود ندارد" (به نقل از لیدمن، ۱۳۸۴، صص ۱۰۲) و "سیستم بازار با نهادهای سوسیالیستی وحدت پذیر است" (همان، ص ۱۰۳).

اقتصاد رقابتی، در معنایی که ذکر کردیم (۱) با دو اصل ۱. اقتصاد رقابتی همیشه همراه با بهینه پارتویی است و ۲. تخصیص کارآی پاره‌تویی از طریق نظام قیمت‌ها حاصل می‌شود) با چارچوب فکری راولز ناسازگار است. نیلی، در این‌جا، دچار دو نوع تناقض هست. اول، آنچه به مطالعات توسعه، یعنی بی‌در و پیکر بودن، اطلاق می‌کند، در مورد خودش صادق است. ربط دادن اندیشه‌ی راولز به اقتصاد رقابتی، یا ناشی از عدم فهم معنای اقتصاد رقابتی است یا ناشی از عدم فهم چارچوب فکری راولز و برداشت‌های نادرست و بی‌در و پیکر از آن. دومی، درست به نظر می‌رسد.

تناقض دوم، استناد نیلی به اندیشه‌ی فردی چون راولز است که فیلسوف است و بخاطر نظریه‌ی عدالتش در متون بخش عمومی نامی مطرح است. ماهیت مباحث راولز بسیار متفاوت از ماهیت مباحث رشدگراست چه از نظر زبان تحلیلی که دارد و چه از نظر تلاشی که برای تبیین عدالت اجتماعی و دولت اجتماعی دارد. این تلاش‌ها، شباهت بسیار زیادی به مطالعات نظریه‌پردازان توسعه دارد تا نظریه‌پردازان اقتصاد رشدگرا. بنابراین، نیلی و افرادی نظیر او که معتقدند مطالعات توسعه جایگاهی در دانشگاه ندارد، نباید به چارچوب مفهومی و نظری فردی چون راولز استناد کنند که به لحاظ ماهوی به مباحث مطالعات توسعه نزدیکی بیش‌تری دارد تا مباحث اقتصاد متعارف رشدگرا.

۵. هم پیوندی سنت‌گرایی تجدد ستیز و علم‌گرایی روشنفکر ستیز: بیماری انحصار‌گرایی معرفتی

به اقتباس از سن (۱۳۹۷)، در مباحث معرفت‌شناسی، سه نوع معرفت‌شناسی را می‌توانیم از هم تفکیک کنیم:

۱. معرفت‌شناسی انحصارگرا: ۲. معرفت‌شناسی نسبی‌گرا؛ ۳. معرفت‌شناسی شمول‌گرا. اولی، معتقد به در چنگ داشتن کل حقیقت است. خود را برحق می‌بیند و به ناچار سر از تعصب کور و انحصارگرایی سرکوب‌گرایانه در می‌آورد. دومی، اعتقاد به حقانیت نسبی همه‌ی دیدگاه‌ها دارد. بر این باور است که معیاری برای اولویت‌بندی نظام‌های ارزشی و فکری وجود ندارد. هر کدام در چارچوب منطق درونی خودشان، حقیقت برحق‌اند. سومی، ضمن اعتقاد به برحق بودن خود، جایی برای حقانیت احتمالی دیگران نیز می‌گذارد.

در عرصه‌ی فرهنگی، رویکرد اول، خود را برحق و غرب را کلاً مردود می‌بیند. نتیجه، ستیز اجتناب‌ناپذیر است. رویکرد دوم، مانند آنچه پست مدرن‌ها طرح می‌کنند، سر از نظام‌های حقوقی در می‌آورد که به یک اندازه موجّه هستند. از این منظر، نمی‌توان حقوق بشر جهانی را بر نظام حقوقی دیگری اولویت داد. به این اعتبار، سر از باوری در می‌آورد که در آن نظام حقوقی داعشی به اندازه‌ی نظام حقوقی کشورهای پیشرفته، موجّه است. رویکرد سوم، ضمن، اعتماد به نفس در باور خود، درگیر آگاهی کاذب از چنگ داشتن کل حقیقت نمی‌شود. جایی برای خطای خود و برحق بودن احتمالی دیگران می‌گذارد. در مواردی، به اجماع جهانی در باره‌ی امور چون حقوق بشر و اصول توسعه، باور دارد و در مواردی با نقد فرا روایت، جایی برای بومی‌گرایی باز می‌کند. از این رو، به جای ستیز، یا نسبی‌گرایی ناموجّه، سر از تعامل و گفت و گو با دیگران در می‌آورد.

سنت‌گرایی تجدد ستیز، مبتنی بر معرفت‌شناسی انحصارگراست. بنابراین، نظام اقتصاد سیاسی شکل گرفته بر مبنای آن، به ناچار سر از تعارض با نظام اقتصاد بین الملل در می‌آورد. چرا که غرب و تمدن برآمده از آن را خصم خود می‌داند. در نتیجه، معتقد است که باید در برابرش ایستاد تا از باورهای خود حفاظت کرد. تعارض با نظام اقتصاد بین الملل، ریشه در این نوع سنت‌گرایی دارد. تبیین ظهور آن و رشد آن در گذر زمان، در قالب تنگ و باریک تقلیل‌گرایی رشدگرا نمی‌گنجد. ورود به این حوزه، بدون چنین درکی، سر از سطحی‌نگری در می‌آورد.

"علم‌گرایی" اثباتی، همتای فکری این رویکرد معرفت‌شناسانه، در عرصه‌ی دانشگاهی و آکادمی، است. برای خود حقانیت مطلق قائل است. گمان می‌کند چون از زبان ریاضی استفاده می‌کند و داده محور و شواهد گراست، پس، بر مدار حقیقت مطلق می‌چرخد. به این صورت، با رویکردهای دیگر، برخورد سرکوب‌گرایانه می‌کند. نه تنها رشته‌ی دانشگاهی مطالعات توسعه را بر نمی‌تابد، روشنفکر ستیز نیز هست. از همین منظر است که نیلی، با این باور که تلاش علمی با کار روشنفکری تفاوت زیادی دارد، حضور روشنفکران در عرصه اندیشه ورزی و تحلیل‌گری را منفی ارزیابی می‌کند و معتقد است "مثلت نظام تصمیم‌سازی باید سه راس داشته باشد: سیاست‌مداران، تکنوکرات‌ها؛ دانشگاهیان".

چرا روشنفکران نباید جایی در نظام تصمیم‌سازی داشته باشند؟ چون از نظر وی درگیر کلی‌گویی هستند. عالم و متخصص در معنای مد نظر نیلی نیستند. پیش‌تر، نادرستی‌های جدی این دیدگاه را آشکار کردم. در اینجا، به نکته‌ی دیگری می‌پردازم. و آن عبارت است از برداشت نادرست افرادی چون نیلی از معنای روشنفکر و در نتیجه صدور احکام سرکوب‌گرایانه.

روشنفکر از نظر وی کسی است که به طور دقیق در باره‌ی موضوع مورد نظر سخن نمی‌گوید. این برداشت، مخدوش کردن چهره‌ی روشنفکر اصیل است. منظورم از اصیل، کسی است که دست کم در حوزه‌ای خاص، نه تنها حرف دقیقی برای گفتن دارد بلکه برخلاف افرادی چون نیلی، مولف هم هست. مرجع فکری است. نوآوری دارد. در عرصه‌ی جهانی، یورگن هابرماس، فیلسوف سیاسی برجسته آلمان، مصداقی از روشنفکر هست. رشته‌ی جامعه‌شناسی نمی‌تواند از کنار وی بدون پرداختن به اندیشه‌اش عبور کند. جوزف استیگلیتز و آمارتیا سن دو تن از مطرح‌ترین روشنفکران معاصر در حوزه‌ی اقتصاد هستند. رشته‌های اقتصاد و مطالعات توسعه نیز بدون اندیشه‌های این دو، نقص‌های جدی دارند.

طبق تعریف ادوارد سعید در کتاب "نقش روشنفکر" (۱۳۷۷)، روشنفکر کسی نیست که صاحب تخصصی است. این وجه مشخصه را حتماً دارد؛ اما، کافی نیست. کسی است که ساخت قدرت را به نقد و چالش می‌کشد. صدایی است خارج از قدرت که تلاش می‌کند گفتمان حقیقت‌پرداز قدرت را به چالش بکشد و حقیقت دیگری را پیش روی جامعه بگذارد تا کژکارکردی‌های ناشی از سیطره‌ی نوع خاصی از قدرت، رفع شود. چارلی چاپلین وقتی در فیلم درخشان "دیکتاتور بزرگ"، هیتلر را بر مبنای ویژگی‌های شخصیتی‌اش هجو می‌کند، فقط در پی خلق اثر کم‌دی تخصصی برای خندانیدن مردم نیست؛ او در قاب سینما، حقیقت بیماری چنین فردی را برملا و ساخت قدرت تاسیس شده بدستانش را نقد می‌کند تا به رسالت اجتماعی خود پردازد. رسالت نقد کردن شرایط موجود، با هدف، زمینه‌سازی برای تغییراتی اساسی و تاسیس جامعه‌ای انسانی‌تر.

از این منظر، تفاوت اصلی، میان متخصص و روشنفکر نیست. این دوگانه سازی ناشی از تعصبات علم‌گرایانه از نوع اثباتی و تک بعدی است. تفاوت اصلی، میان متخصص محافظه‌کار و جزیی‌نگر در سویی و متخصص منتقد و کل‌نگر در سوی دیگر است. اولی با سر فرو بردن در مسایل ریز، و تلاش‌های اثباتی‌گرایانه‌ی جزیی‌نگر برای حل کردن آن‌ها، به تعبیر اندیشمند برجسته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، رابرت کاکس (۱۳۸۶؛ ۱۳۸۰)، از ساختارهای کلی تعیین‌کننده‌ی پاسخ آن‌ها غفلت می‌کند؛ در نتیجه، درگیر تمرین‌های دانش‌آموزی و دانشجویی می‌شود. چون هم منافعش چنین چیزی را ایجاب می‌کند و هم هویت فکری معیوبش. دومی، به ساختارهای کلی و ساخت قدرت بسیار اثرگذار بر عملکردها توجه جدی دارد. بنابراین، هزینه‌ی درگیر شدن در آن را به جان می‌پذیرد.

مثالی اخیر از اقتصاد می‌زنم. توماس پیکیتی در کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم (۱۳۹۴) در نقش متخصص منتقد ظاهر می‌شود. کسی نمی‌تواند او را به نا‌آشنایی با مباحث تخصصی اقتصاد در حوزه‌ی رشد و توزیع

درآمد متهم کند. مباحثش چنان قوی است که اقتصاددان نوبلیست مطرحی چون پاول کروگمن در ستایشش می گوید "این کتاب نه تنها دیدگاه ما نسبت به اقتصاد را تغییر خواهد داد بلکه نظام مطالعات اقتصادی را دگرگون خواهد کرد". پکیتی در بحث عوامل اساسی بر توزیع درآمد، بر نکته‌ی مهمی انگشت می‌گذارد که جزیی از منظومه‌ی فکری رویکرد کل‌گراست. تغییرات توزیع درآمد در طول زمان، بیش‌تر مرتبط با مناسبات قدرت است تا بهره‌وری افراد یا عوامل تولید. از همین رو، جاناندازی نظام مالیاتی پیشرفته‌ی تصاعدی در عرصه‌ی جهانی را منوط به مقاومت اجتماعی می‌داند. مقاومت اجتماعی در جهت تغییر مناسبات قدرت.

در نقطه‌ی مقابل، متخصص محافظه کار جزیی‌نگر، در چارچوب تابع تولید کاب داگلاس و قضیه اولر، به زنان و گروه‌های حذف شده‌ی اجتماعی، از جمله اقلیت‌های دینی و مذهبی، توصیه می‌کند برای سهم بری بیش‌تر از ثروت تولید شده، بهره‌وری‌تان را افزایش دهید. پاسخ زنان و گروه‌های حذف شده‌ی اجتماعی نیز چنین است: اگر موانع جنسیتی و غیرجنسیتی کنار زده شوند، ما به سهم بیش‌تری از ثروت که خودمات در خلقش نقش مهمی داریم خواهیم رسید؛ کافی است شرایطی پیش آید که توانمندی‌ها و استعدادهای مان، از بند محدودیت‌ها رها شوند. این پاسخ، حقیقت مهمی را بیان می‌کند. وقتی ساختارها، کژکارکردی‌های اساسی دارند، سراغ مسایل جزیی رفتن، آب در هاون کوبیدن است و باد به غربال دادن.

متخصص جزیی‌نگر محافظه کار، از اصلاح قیمت‌ها با هدف بهینه کردن تخصیص منابع سخن می‌گوید. در نقطه‌ی مقابل، متخصص کل‌نگر و منتقد، انگشت بر ساخت قدرت می‌گذارد و تغییر آن را پیش‌شرط استفاده‌ی بهینه از منابع از جمله بودجه می‌داند. بر نحوه‌ی تخصیص منابع در قالب بودجه، به گروه‌های اجتماعی مختلف، نقدهای جدی دارد. راه حل را هم دارد: تغییر ساخت قدرت و الگوی حامی - پیروی مبتنی بر آن. هر چند که ممکن است منافع ساخت قدرت اجازه ندهد گوش شنوایی برای آن وجود داشته باشد. اما، این به معنای نادرست بودن این نقدها و راه‌حل‌ها نیست. در اصل، آن چیزی که حقیقت دارد در همین جا نهفته هست. به همین دلیل، از منظر چنین متخصصی، باید به آن پرداخت؛ باید آن را به گفتمان عمومی تبدیل کرد تا به عمل اجتماعی گره بخورد. عمل اجتماعی که موجب تغییر نحوه‌ی تخصیص منابع بودجه‌ای به گروه‌های اجتماعی و مصارف مختلف بشود. این همان نکته‌ی مورد نظر پکیتی است. مقاومت اجتماعی در جهت رفع کژکارکردی‌های مالیاتی و بودجه‌ای.

عدم فهم این واقعیت از این جا ناشی می‌شود که افرادی چون نیلی، با سابقه‌ی ریاضی و منهدسی، علم را از منظر روش اثباتی درک می‌کنند. روشی که سال‌های طولانی است به شدت از سوی اندیشمندان برجسته‌ی ای چون جون رابینسون، گونار میردال، آمارتیا سن، جوزف استیگلیتز و غیره در معرض نقدهای جدی قرار دارد. روشی دیگر برای فهم علم و فعالیت علمی، "واقع‌گرایی انتقادی" است که با معرفت‌شناسی شمول‌گرا پیوند می‌خورد. در این روش، فرض بر این است که ۱. واقعیتی یکسان پیش روی ما وجود دارد مانند چالش‌های اقتصاد ایران؛ ۲. در باره‌ی این واقعیت، فرضیه‌ها و دیدگاه‌های نظری مختلفی وجود دارد؛ ۳. یکی از این دیدگاه‌ها می‌تواند قدرت تبیینی بیش‌تری داشته باشد؛ اما، این به معنای به چنگ داشتن کل حقیقت نیست.

دیدگاه‌های دیگر نیز احتمالاً حرفی برای گفتن دارند. ۴. یکی از معیارها برای شناخت قدرت تبیینی بیش‌تر این دیدگاه‌ها، صرف نظر از شواهد تاریخی، باز بودن آن به روی نقدها و توانایی آن در ایجاد فضای گفت و گو با دیگران است. ۵. اعتقاد به گفت و گو بدون پذیرش ضرورت نقد ساخت قدرت، چه در حوزه‌ی علم و چه در حوزه‌ی سیاست، امکان ناپذیر است. به بیانی دیگر، پذیرش نقد ساخت قدرت و ابتدای هر ساخت قدرتی بر اصول و رویه‌هایی که اجازه‌ی نقد آن را بدهد، پیش شرط، شکل‌گیری گفت و گو میان دیدگاه‌های علمی و غیرعلمی مختلف و گاهی متضاد و در تحلیل نهایی، ظهور حقیقت، به مثابه‌ی برآیند این فرآیند، است. (برای اطلاع بیش‌تر ر.ک به: دینی، ۲۰۱۱؛ ۱۳۹۳)

از منظر واقع‌گرایی انتقادی، مسئله‌ی اصلی، ساخت قدرت و ارتباط آن با تحولات توسعه‌ای است. اگر ارتباطی وثیق و قوی، میان این دو وجود داشته باشد، که هست، حضور روشنفکران در نظام تصمیم‌سازی، مستقیم یا غیرمستقیم، ضروری است. حذف روشنفکران، به معنای حذف صداهای خارج از قدرتی است که اگر شنیده نشود، ساخت قدرت ناچار از اصلاح کژکاری‌های خود نمی‌شود؛ در نتیجه، در چارچوب اصل "وابستگی به مسیر گذشته" به راهی به ناچار می‌رود که فرجامش ناکجاآباد است.

نه تنها روشنفکران در این معنا، باید در نظام تصمیم‌سازی حضور جدی داشته باشند، بلکه گروه‌های اجتماعی، نیز از طریق نهادهای مردم‌نهاد و تشکلهایی چون اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و احزاب سیاسی، در نظام تصمیم‌سازی باید حضور جدی داشته باشند. رابرت چمبرز و دیپا نارایان در کتاب "صدای فقرا: فریاد برای تغییر (پیامدهای توسعه)" (۱۳۹۱) به خوبی نشان می‌دهند هر کجا که فقیران در تصمیم‌سازی‌های مرتبط با پروژه‌های معطوف به بهبود زندگی آنان، حضور داشته‌اند، نتایج بهتری حاصل شده است. این همان "توسعه‌ی از پایین به بالا" و ساخت قدرت دموکراتیزه شده است که استیگلیتز (۱۳۹۱) نیز با استناد به تجربه‌ی گرامین بانک بنگلادش، به رهبری یونس محمد، بر آن تاکید می‌کند و جداسازی اقتصاد و سیاست را به زیر تیغ نقد می‌برد.

خلاصه

مسعود نیلی یکی از افراد شناخته شده در حوزه اقتصاد متعارف رشدگراست. وی، اعتقادی به جایگاه علمی رشته‌ی مطالعات توسعه ندارد. آن را ملغمه‌ای از مباحث بی‌در و پیکر می‌داند. بنابراین، بر رشد اقتصادی تاکید می‌کند. همین‌طور، در توصیه‌های سیاستی برای نظام تصمیم‌سازی، معتقد است که روشنفکران به دلیل کلی‌گویی نباید جایی در این جا داشته باشند. از نظر وی، بوروکرات‌ها، دانشگاهیان و سیاست‌مداران سه راس مثلث تصمیم‌سازی را تشکیل می‌دهند.

در این مقاله، به بهانه‌ی نیلی و این باورهای وی، سعی کردم، خطاهای مهم ناشی از نگاه محدود جریان متعارف اقتصادی را آشکار کنم. خطاهایی چون برداشت نادرست از بی در و پیکر بودن مطالعات توسعه در سویی و گرفتار شدن خود در برداشت‌های بی در و پیکر از اندیشه‌های نظریه‌پردازانی چون راولز و سن، در سوی دیگر.

توسعه به تعبیر یکی از پیشگامان آن، آمارتیا سن، "به مثابه‌ی آزادی" است. در این نگاه، نمی‌توان توسعه را با پیوند اقتصادی به رشد اقتصادی تقلیل داد. برعکس، توسعه، کلیت واحدی از اجزای مرتبط به هم اقتصاد و سیاست و فرهنگ است که در یک رابطه‌ی دیالکتیکی بر هم تاثیر می‌گذارند و با گشایشی در حوزه‌ای، گشایشی را در حوزه‌ای دیگر رقم می‌زنند. از این منظر، توسعه مفهومی کل گراست. نمی‌توان آن را به اقتصاد فروکاست؛ چرا که در واقعیت اجتماعی، اقتصاد را نمی‌توان از سیاست و فرهنگ جدا کرد.

برداشت‌های محدود از اقتصاد، فقط به نفی مطالعات توسعه محدود نمی‌شود. چنین نگاه تنگ‌نظرانه و باریک‌بینانه‌ای به ناچار سر از نسخه‌پیچی برای حذف روشنفکران از عرصه‌ی نظام تصمیم‌سازی در می‌آورد. وقتی روشنفکران به دلیل کلی‌گویی نباید جایی در نظام تصمیم‌سازی داشته باشند، گروه‌های اجتماعی جای خود دارند. به این صورت، سر از رویکردی نخبه سالار و مشارکت ستیز "از بالا به پایین" در می‌آورد. به جای تاکید بر دموکراتیزه کردن ساخت قدرت و زمینه‌سازی برای حضور گروه‌های اجتماعی و روشنفکران در نظام تصمیم‌سازی، از طریق کانال‌های حزبی و تشکل‌های مدنی، بر حذف اینان تاکید دارد. در همین جا می‌توان تفاوت نگاه توسعه‌گرایانه و رشدگرایانه را دریافت. از منظر توسعه‌ای، دموکراتیزه کردن ساخت قدرت و مشارکت اجتماعی عامل اصلی استفاده‌ی بهینه از منابع کمیاب و حداکثرسازی رشد و در عین حال تقویت قابلیت‌های آحاد افراد جامعه است؛ از منظر رشدگرا، ساز و کار بازار رقابتی و نظام قیمت‌های نسبی و نخبگان علاقه‌مند به نظریه بازار رقابتی، عامل اصلی هستند. در اولی، بر آزادی و قدرت دموکراتیک در کنار انگیزش‌های اقتصادی، تاکید می‌شود و در دومی فرض بر این گذاشته می‌شود که بازی با قیمت‌ها برای درمان چالش‌های اقتصادی، آن هم بدستان عقل‌کل‌های رشدگرا، کفایت می‌کند. همین تفکر است که میلتون فریدمن را به همکاری با پینوشه می‌کشاند و فون هایک را به حمایت از پینوشه و می‌دارد و موسکا و پاره‌تو را نیز در صف هواداران و سینه‌چاکان موسولینی قرار می‌دهد (برای اطلاع بیش تر ر.ک به: دینی، ۱۳۹۱). منطق فکری یکسان، پیامدهای مشابه خلق می‌کند. هورا کشیدن برای "نخبه‌ها" در بالا و زدن ریشه‌های روشنفکران و گروه‌های اجتماعی در پایین؛ تیز کردن منطق سرکوب‌گر مبتنی بر تقلیل‌گرایی نخبه سالار رشدگرا در سویی، و کباده‌ی آزادی خواهی و نفی توتالیتاریسم را بر سینه کشیدن و جا را برای دگرانديشان تنگ کردن در سوی دیگر.

نکته‌ی آخر. هدف اصلی این مقاله، نه پرداختن به نیلی، بلکه به بهانه‌ی آن، پرداختن به مخاطرات اخلاقی و سیاستی سیطره‌ی تفکر نادرست اقتصادی است. اگر در اینجا کمی در آشکارسازی این مخاطرات موفق بوده باشم، امیدوارم، دانشجویان و اساتید رشته‌ی اقتصاد و سایر فعالان متأثر از رویکرد تقلیل‌گرای رشدگرا، از این نگاه محدود و سرکوب‌گرایانه، چه در دانشگاه و چه در سیاست، عبور کنند و وارد قلمروی کثرت‌گرای توسعه

باشوند. اگر هدف از پرداختن به علم و دانش، زمینه‌سازی برای شکل‌گیری شرایطی باشد که نیل به رهایی اجتماعی و ارتقای قابلیت‌های آحاد افراد جامعه را فراهم کند، چنین سفری بر هر کسی واجب است که اشتیاق آگاهی و پیش‌برد تحولات توسعه‌ای و دموکراتیزه کردن ساخت قدرت، چه در حوزه‌ی دانشگاه و چه در حوزه‌ی سیاست، را دارد. سفری که گوناگون‌میردال آن را این‌گونه بیان می‌کند:

"قلمرو نخستین علایق من چیزی جز مسایل اقتصادی نبود؛ و این علایق پیرامون نظریات اقتصادی تثبیت شده ای دور می زد که در چارچوب سنت کلاسیک و نئوکلاسیک بود. پژوهش‌های بعدی، علایق مرا به کلی از آن دایره محدود دور ساخت تا اینکه در نهایت موضوع فکری من به یک اقتصاددان سیاسی و بعد هم به یک اقتصاددان نهادگرا تبدیل شد. ... این تجربه‌های پژوهشی در ایام بعد، مرا به تعقل عمیق‌تری کشیدند و نتیجه‌اش این شد که من به وجود مرزهای خشک سنتی نظام‌های مختلف علوم اجتماعی، به طور ورز افزونی بی اعتقاد شدم... علت بی اعتقادی و ناباوری من در این زمینه، شناخت هر چه بیشتر این حقیقت بود که دریافتن مسایل اقتصادی، مسایل جامعه‌شناختی و مسایل روان‌شناختی به طور جدا، در واقع امر وجود ندارد، بلکه هر چه هست آمیخته‌ای از همه این مسایل است"

منابع:

- استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۶)، **نگاهی نو به جهانی شدن**، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشمه
- اسمیت، تونی، **جهانی سازی، چهار الگو و یک رویکرد انتقادی**، ترجمه‌ی فروغ اسدپور، نشر پژوهاگ، ۱۳۹۱
- پانتام، هیلاری (۱۳۸۵)، **دوگانگی واقعیت و ارزش**، ترجمه علیرضا فاطمی، نشر مرکز
- پیکیتی، توماس (۱۳۹۴)، **سرمایه در قرن بیست و یکم**، ترجمه محمدرضا فرهادی پور، نشر آمه (ترجمه خیلی خوب ناصر زرافشان نیز هست)
- چمبرز، رابرت و همکاران (۱۳۹۱)، **صدای فقرا: فریاد برای تغییر (پیامدهای توسعه)**، ترجمه مصطفی ازکیا و جمال رحمتی پور، انتشارات کیهان
- دینی ترکمانی، علی (۱۳۹۷)، "افسانه‌ی "علم اقتصاد" واحد و یگانه (نقد جریان اقتصاد متعارف آکسیوماتیک ریاضی گرا)"، **مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۳۰۹
- دینی ترکمانی، علی (۱۳۹۳)، "اقتصاد به مثابه‌ی عمل اجتماعی رهایی بخش" (در: **چهارمین همایش آموزش و پژوهش علم اقتصاد در ایران**، دانشگاه علامه طباطبایی)
- دینی ترکمانی، علی (۱۳۹۲)، "گفت و گو با بن فاین: بحران در اقتصاد جهانی و ضرورت ساختارشنکی از آن"، **روزنامه دنیای اقتصادی**، ۲۴ اردیبهشت

- دینی ترکمانی، علی (۱۳۹۳)، "از نظریه عدالت راولز و سن تا سراب عدالت هایک و فریدمن (اقتصاد علیه اقتصاد) (دو قسمت)"، **ماهنامه چشم انداز ایران**، شماره تیر و مرداد و شماره شهریور و مهر راولز، جان (۱۳۹۰)، **قانون مردمان**، ترجمه‌ی جعفر محسنی، انتشارات ققنوس
- سعید، ادوارد (۱۳۷۷)، **نقش روشنفکر**، ترجمه حمید عضدانلو، نشر نی
- سن، آمارتیا (۱۳۷۴)، "توسعه: کدام راه را باید برگزید؟" (در: کانث، راجانی، **الگوهای نظری در اقتصاد توسعه**، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، نشر دیدار)
- سن، آمارتیا (۱۳۹۷)، **فرهنگ، هنر و توسعه**، ترجمه کاظم فرهادی، نشر چشمه
- سن، آمارتیا (۱۳۷۷)، **اخلاق و اقتصاد**، ترجمه حسن فشارکی، نشر شیرازه،
- سن، آمارتیا (۱۳۸۲)، **توسعه به مثابه آزادی**، ترجمه وحید محمودی، انتشارات دانشگاه تهران
- عجم اوغلو، دارون و جیمز رابینسون (۱۳۹۷- چاپ هشتم)، **چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟**، ترجمه پویا جبل آملی و محمد رضا فرهادی‌پور، انتشارات دنیای اقتصاد
- فریدریش یوناس (۱۳۸۹)، **تاریخ جامعه‌شناسی، پیدایش و شکل‌گیری نظریه‌های نوین (جلد دوم)**، ترجمه عبدالرضا نواح، نشر رسا
- فولی، دانکن (۱۳۸۹)، "گفت و گو با واسیلی لئونتیف"، **روزنامه دنیای اقتصاد**، اول آبان ۱۳۸۹
- کاکس، رابرت (۱۳۸۶)، "نیروهای اجتماعی دولت‌ها و نظم‌های جهانی فراسوی نظریه روابط بین‌الملل" (در " اندرولینک لیتر، **نئوواقع‌گرایی. نظریه انتقادی و مکتب برسازی**، ترجمه علیرضا طیب، چاپ اول، وزارت امور خارجه)
- کاکس، رابرت (۱۳۸۰)، **رنالیسم نو، چشم اندازی بر چند جانبه‌گرایی**، ترجمه مهدی رحمانی، انتشارات پژوهشکده راهبردی
- لیدمن، سون اریک (۱۳۸۴)، **سبکی فکر، سنگینی واقعیت، درباره آزادی**، ترجمه سعید مقدم، نشر اختران
- لئونتیف، واسیلی (۱۳۶۵)، **اقتصاد داده- ستانده**، ترجمه کورس صدیقی، سازمان برنامه و بودجه
- میردال، گونار (۱۳۸۲)، **عینیت در پژوهش‌های اجتماعی**، ترجمه مجید روشنگر، انتشارات مروارید

هیرشمن، آلبرت (۱۳۷۴)، "ظهور و افول اقتصادهای توسعه" (در: کانث، راجانی، الگوهای نظری در اقتصاد توسعه، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، نشر دیدار)

Dini, Ali, "Economics as A Social Science: Critical Realism", International Initiative for Promoting Political Economy (Second International Conference in Political Economy), Istanbul University, Beyazi, May 2011

Fine, Ben and Dimitris Milonakis (2009), **From Economics Imperialism to Freakonomics: The Shifting Boundaries Between Economics and Other Social Sciences**, Rutledge

Hosseini, Hamid (2003), "Why Development is More Complex than Growth: Clarifying Some Confusions", **Review of Social Economy**, 61(1)

Joseph Stiglitz (1991) , "The Invisible Hand and Modern Welfare Economics", **National Bureau of Economic Research**, Working Paper No, March 1991

Krugman, Paul (1995), "Fall and Rise of Development Economics" (in: Krugman, Paul, **Developmentm, Geography and Economics Theory**, MIT)

Stiglitz, Joseph E, Amartya Sen and Jean-Paul FITOUSSI (2008), **Report by the Commission on the Measurement of Economic Performance and Social Progress**,